

مصر، معمای شکست های چپ

هشام سلّام 17 فوریه 2024

اگر جامعه مصر همواره مساعد ظهور یک قدرت چپ به نظر می‌رسید، این جریان سیاسی دهه ها در نبرد علیه اسلام‌گرایان و صاحبان قدرت شکست خورده است. علت آن نبود «استقلال» نسبت به رژیم‌های جمال عبدالناصر و انور السادات، و نیز تمایل به برجسته کردن بحث‌های «هویت»ی به ضرر مشکلات اجتماعی-اقتصادی است.



ترجمه از فرانسه شروین احمدی

جامعه مصر چپ است. با این حال، تغییرات [سیاسی] هرگز تا تحمیل انقلابی رادیکال در قدرت پیش نرفته است. این بدان معناست که هنوز سازمانی وجود ندارد که با نمایندگی مردم حاضر در «خیابان»، بتواند با تغییر خود، نماد تغییر برای جامعه

نیز باشد. در بیشتر نقاط جهان، «خیابان» لزوماً چپ است، زیرا نماد سیاسی توده های کارگر، کشاورزان و لایه های مرفقی خرده بورژوازی است. با این حال، در کشورهای دیگر، خیابان نمایندگان و سازمان های خاص خود را دارد و آنها هستند که به صورت مسالمت آمیز یا در رویارویی مستقیم با قدرت موجود درگیر می شوند. در مورد مصر، «خیابان» نه تنها چپ است، بلکه نماد «چپ» نیز هست.

این سخنان نویسنده برجسته مارکسیست قالی شکری است (۱)، که در اواخر دهه ۱۹۷۰، در مورد تحولات چپ در جامعه مصر در چارچوب تغییرات سیاسی عمده ای که از دهه ۱۹۲۰ رخ داده است، مطالعه کرد. شکری این سخنان را ۴۵ سال پیش نوشت. با این حال، مشاهدات او به ما اجازه می دهد تا تضادهای اساسی چپ را که در دوره انقلاب ۲۵ ژانویه (۲۰۱۱-۲۰۱۳) نمایان شد، درک کنیم. ایده های این جریان سیاسی در مورد عدالت اجتماعی و اقتصادی به شدت در حوزه «سیاست» اعتراضی طنین انداز است. با این حال، ظرفیت نفوذ و حضور آن در زندگی سیاسی رسمی - انتخابات، قانونگذاری، سیاست احزاب و غیره. - در بهترین حالت، ضعیف است. این تناقض پس از سقوط رئیس جمهور حسنی مبارک در سال ۲۰۱۱ به دنبال قیام ملی، با یک «خیابان چپ» فراگیر، اما عاری از سازمان های نمایندگی آن، مجدداً ظاهر و تأیید شد.

امیدهای تظاهرکنندگان

قیام ۲۰۱۱، که شعار اصلی آن «نان، آزادی و عدالت اجتماعی» بود، امید به رونق سیاسی جدیدی را برای چپ وعده می داد که نماینده این مطالبات مردمی برای حقوق اجتماعی و اقتصادی بود. این امیدی بی پایه نبود زیرا این مطالبات مردمی نیروی محرکه سیاسی قبل و در جریان قیام ۲۵ ژانویه بود. به لطف چندین دهه دنباله روی از سیاست های «اجماع واشنگتن» (۲)، سالهای پایانی حکومت حسنی مبارک با نارضایتی گسترده ای همراه بود که خود را با افزایش جنبش ها و اعتصابات اعتراضی نشان می داد. در فوریه ۲۰۱۱، جنبش کارگران بدون شک برای برهم زدن

تعادل به نفع تظاهرکنندگان در میدان تحریر که خواستار کناره گیری مبارک از قدرت بودند، نقش داشت. به عبارت دیگر فضای سیاسی وعده حضور چپ را می داد. یا لاقلاً اینطور به نظر می رسید.

در کمتر از یک سال، واقعیت دیگری آشکار شد. اخوان المسلمین در انتخابات ریاست جمهوری و قانونگذاری پیروز شد و بحث سیاسی میان نخبگان را به سمت مسئله هویت مذهبی دولت سوق داد. در این میان، نیروهای سیاسی چپ، اعم از تازه وارد و کهنه کار، نتایج ضعیفی را در هر انتخابات ملی به دست آوردند. صداها و برنامه‌های آنها اغلب در ائتلاف‌های مختلف سکولاری- با جهت‌گیری‌های اقتصادی متفاوت و حتی متناقض- خفه می‌شد که هدف اصلی آن مقابله با جریان‌های اسلام‌گرا بود. به عبارت دیگر، فضای سیاسی ملی حول دوقطب اسلام‌گرا در مقابل «سکولار» سازمان یافت، حتی اگر «خیابان»، به قول شکری، چپ‌گرا باقی مانده بود.

«هویت بیشتر، دید طبقاتی کمتر»

تناقض چپ مصری به هیچ وجه موردی یگانه نیست. به حاشیه راندن تدریجی تضادهای طبقاتی به نفع تضادهای هویتی در سیاست ملی، بخشی از یک روند جهانی است، که من آنرا در کتابم «سیاست بی طبقه» تحت عنوان «هویت بیشتر، دید طبقاتی کمتر» («more identity, less class») شرح داده‌ام (۳). علیرغم افزایش نابرابری اجتماعی و اقتصادی و گسترش ارتباطات بین طبقاتی در رسانه‌های عمومی و تولیدات هنری، در بسیاری از نقاط جهان ائتلاف‌های چپ و بازتوزیع‌کننده ثروت، نفوذ خود را در میان طبقات مردمی از دست داده و زمین را به پوپولیسم جناح راست و جنبش‌های قوم‌گرایانه واگذار کرده‌اند.

محققان با تکیه بر تجربه دموکراسی‌های کشورهای صنعتی پیشرفته، این پدیده را به یک سلسله عوامل نسبت می‌دهند، به ویژه موفقیت جنبش‌های پوپولیستی دست راستی در جلب حمایت طبقاتی که به طور سنتی متحد احزاب چپ هستند، و نقش مهاجرت، تنوع فرهنگی و ادغام محلی در دامن زدن به واکنش‌های قوم

گرایانه. همچنین می‌توان به اینها شکست «چپ پسا ماتریالیست» در تصور بدیل‌های واقع‌بینانه برای وضعیت نئولیبرالی موجود را اضافه کرد.

از سوی دیگر، ویژگی حرکت مصر به سوی «هویت بیشتر، دید طبقاتی کمتر» این است که محصول تحولات اخیر یا معاصر نیست. بلکه از چندین دهه پیش آغاز شده. البته، ما می‌توانیم در بحثی بی‌پایان به گام‌های اشتباه نیروهای چپ در مصر پس از سال ۲۰۱۱ اشاره کنیم: فقدان سازماندهی در دوره‌های انتخاباتی، ناتوانی در طراحی برنامه‌های جذاب، ناتوانی در فرار از حباب قاهره، بسیج ضعیف برای مقابله با گفتمان ضد کارگری نخبگان سیاسی پس از برکناری مبارک، حمایت از کودتای ۳ جولای ۲۰۱۳ توسط عبدالفتاح السیسی و بسیاری موارد دیگر.

ورای ارتباط با بحث شکست چپ، این دلایل پیشینه تاریخی را در نظر نمی‌گیرد. فرض بر این است که دلیل ضعف چپ را می‌توان به مجموعه‌ای از اقدامات کاهش داد که در سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۱۳ اتفاق افتاده، گویی تاریخ از ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ آغاز شده است. بدین ترتیب آنچه در حاشیه قرار می‌گیرد، درک این موضوع است که چگونه میدان سیاسی مصر به نفع اسلام‌گرایان و علیه چپ چرخید. کند و کاو در این سوال ما را مجبور می‌کند بپرسیم: چرا یک سازمان سیاسی بزرگ چپ در دهه‌های قبل از ۲۰۱۱ هرگز در مصر ظهور نکرد؟ و چرا یک سازمان قوی اسلام‌گرا توانست از آشفتگی دوران مبارک جان سالم به در ببرد و در سال ۲۰۱۱ خود را در موقعیتی مساعد از نظر سیاسی بیابد؟

میراث ناصر و سادات

برای پاسخ به این پرسش‌ها، باید در زمینه‌ها و پیامدهای دو مداخله تاریخی که احتمالاً موازنه قدرت درازمدت بین نیروهای اسلام‌گرا و چپ‌گرا را شکل داد، بپردازیم. اولی سیاست انور السادات در قبال جنبش اسلامی در دهه ۱۹۷۰ و دوم سیاست جمال عبدالناصر در قبال جنبش کمونیستی در دهه قبل از آنست. ترکیب این دو مداخله، همانطور که من در سیاست بدون طبقه توضیح می‌دهم، تأثیری ماندگار بر

ساختار معاصر میدان سیاسی مصر داشته است. در واقع، این سیاست‌ها جریان‌های اسلام‌گرا و چپ‌گرا را در «مسیرهای متفاوت توسعه سازمانی» قرار داده است، که تکامل ساختارهای آنها را شکل می‌دهد، به‌ویژه در ارتباط با استقلال آنها نسبت به دولت. درک منشاء و تأثیرات این دو مسیر متفاوت به ما امکان می‌دهد تا به ریشه فلاکت چپ پس از سال ۲۰۱۱ پی ببریم.

از آنجایی که رئیس جمهور سادات با مخالفت شدید جناح چپ با تلاش‌هایش برای آزادسازی اقتصادی و تغییر جهت مصر به سمت ایالات متحده مواجه شد، به آنچه من آنرا «سیاست جذب اسلام‌گرایان» * می‌نامم، متوسل شد. مفهوم تحلیلی ای که باز شدن فضای سیاسی به روی جریان‌های اسلام‌گرا با هدف حذف و مهار مخالفان چپ رژیم را توضیح می‌دهد. ذینفع اصلی این فضای نسبتاً باز شده، جنبش دانشجویی نوپای اسلام‌گرا و اخوان المسلمین بود.

رهبران اخوان که به تازگی از زندان آزاد شده بودند، پس از تحمل چندین دهه سرکوب در دوران ناصر، در تلاش بودند تا سازمان خود را احیا کنند. به لطف نگرش همراه با اغماض سادات، رهبران سالخورده توانستند حمایت بسیاری از جنبش‌های دانشجویی اسلام‌گرا را بدست آورند. همانطور که عبدالله العریان مورخ در کتاب «پاسخ به دعوت (Answering the Call)» توضیح می‌دهد (۴)، این نسل فعالان دانشجویی بودند که بازگشت اخوان المسلمین به صحنه سیاسی را امکان‌پذیر کردند، به‌ویژه در زمانی که بقای آن به عنوان یک سازمان سیاسی زیر سوال بود.

یک امر با اهمیت دیگر آنست که اخوان المسلمین موفق شد مسیری برای بازسازی خود بدون به خطر انداختن استقلالش نسبت به دولت را پیش برد. سادات تلاش کرد تا اخوان المسلمین و جنبش اسلامی دانشجویی را تحت کنترل حزب و دستگاه امنیتی خود نگه دارد. اما او شکست خورد. این شکست به اخوان المسلمین اجازه داد تا در دهه‌های بعد، برخلاف سایر گروه‌های سیاسی مخالف که عمدتاً به دولت وابسته بودند، از جمله گروه‌های چپ، به طور مستقل توسعه پیدا کنند. این استقلال

که حتی پس از مرگ سادات نیز ادامه یافت، تا حدی به دلیل پویایی درون اخوان المسلمین، اما همچنین به دلیل محاسبات استراتژیک رژیم مبارک بود.

دودستگی های قدیمی

چپ تحول سازمانی بسیار متفاوتی را تجربه کرد. وابسته گشتن به دولت، آنرا آماده آلت دست شدن و مداخله رژیم کرد، و در نتیجه آسیب پذیر نمود. یک بار دیگر، دوره دهه ۱۹۷۰ تعیین کننده بود. درست مانند یک جریان اسلامگرای قوی در فضای دانشگاهی که دلیل موفقیت اخوان المسلمین در بازسازی سازمانی خود بود، یک جریان چپ نوید دهنده و پویا نیز در همین فضا وجود داشت. اما برخلاف جریان های اسلام گرا، انرژی این جنبش چپ هرگز در یک سازمان سیاسی متحد و پایدار متمرکز نشد.

در غیاب یک نیروی سیاسی چپ معتبر و سازمان یافته که قادر به متحد کردن اپوزیسیون چندپاره ای باشد که برنامه های اقتصادی و سیاست خارجی سادات را به چالش می کشید، این فکر که جریان های چپ بتواند تجربه همتایان اسلامگرای خود را سادات با تکرار کند، غیرقابل تصور بود. سازمان های کمونیستی که قبل از دهه ۱۹۷۰ وجود داشت، تحت فشار ناصر منحل شد و بسیاری از رهبران و فعالان آنها متعاقباً به سازمان پیشتاز، بازوی سیاسی اتحادیه سوسیالیست عرب، حزب واحد در قدرت، پیوستند. ناصر، رئیس جمهور پان عرب، بر روی اختلافات مزمن بین رهبران کمونیست، سرمایه گذاری کرد. صرف نظر از این، تسلیم شدن کمونیست ها در مقابل ناصر در سال ۱۹۶۵ (تاریخ انحلال حزب کمونیست) سرنوشت سیاسی چپ را برای دهه ها رقم زد. آنچنان که در آغاز عصر انفتاح (۵)، چپ در آشفتگی کامل و فاقد رهبری برای متحد کردن مخالفان پراکنده - هر چند پر سر و صدا - دولت دست راستی راست سادات بود.

یقیناً گروه های مخفی کمونیستی که در صحنه اعتراضات سیاسی ظهور کردند، توانستند مبارزه ای شجاعانه به راه بیندازند و علیرغم فضای نامطلوب سیاسی گاه

در جنبش های دانشجویی و صنفی ریشه بدوانند. ناگفته نماند که اتحادیه ها کارگری در یک دوره در چارچوب «نئوکورپراتیسم»ی حفظ شدند که از دهه ۱۹۵۰ توسط دولت کنترل می شد. با این وجود، این گروه های مخفی تا حد زیادی توسط یک دستگاه امنیتی شناسائی و سرکوب شدند که در سال های دهه ۱۹۷۰ تمام فعالیت خود را روی فعالان چپ متمرکز کرده بود. این گروه ها از اغمازی که به اسلام گرایان اعطا شده بود، برخوردار نبودند.

به همین ترتیب، چپ قانونی یا بخش هایی از چپ که مجاز به شرکت در زندگی سیاسی رسمی بودند، مانند حزب به اصطلاح «مجمع» (التجمع) (۶)، تحت رژیم سادات سرکوب شدند. با این حال، تراژدی ناتوانی «مجمع» در ایجاد «اتحاد چپ» تا حد زیادی ناشی از چارچوب سرکوب حقوقی و سیاسی بود که در دوران مبارک نیز ادامه داشت. این چارچوب استقلال حزب را به خطر انداخت و آن را وابسته به دولت کرد و آن را در معرض مداخلات رژیم قرار داد که پیوندهای قوی حزب با کارگران را تضعیف نمود. بنابراین، مسیر حزب (در نزدیکی با ناصریسم) که در ابتدا امیدوارکننده بود، در نهایت هیچ دستاوردی نداشت.

اتحاد با مبارک

فراتر از مسئله سرکوب رژیم، «مجمع» پس از آن در دهه ۱۹۸۰ در واکنش به ظهور سیاسی جریان های اسلام گرا که اعضایش آن را تهدید می دانستند، دستخوش دگرگونی های داخلی شد. این نگرانی ها رهبری آن را تحت فشار قرار داد تا تحت پرچم مقاومت در برابر «تهدید اسلامی» با رژیم مبارک متحد شود. «مجمع» که پیش از حد درگیر رویارویی با اسلام گرایان بر سر هویت دولت بود، اغلب در کنار نهاد فرهنگی مبارک قرار گرفت و بسیاری از توانایی خود را برای ایجاد یک جریان معتبر مخالف رژیم از دست داد و نتوانست سخنگوی یک بدیل جدی در مقابل سیاست های آزادسازی اقتصادی شود که توسط دولت دنبال می شد. به عبارت دیگر، چپ پذیرفت که بحث را، همانطور که اسلام گرایان می خواستند، حول محور هویت

مذهبی دولت و جنگ های فرهنگی، به دور از مسائل مربوط به توزیع مجدد ثروت و اولویت های اقتصادی، متمرکز کند.

بنابراین، تاریخ چپ مصر، تاریخ مسیری است که مانع از ظهور، توسعه و بقای سازمان های چپ مستقل بر اساس الگوی بکار گرفته شده توسط اخوان المسلمین شد. البته سیاست های ناصر و سادات در جلوگیری از چنین تحولی نقش داشت. ناصر، احزاب مستقل کمونیستی را تحت فشار قرار داد تا با شرکت دادن بخش بزرگی از کادرهای خود در دستگاه دولتی، عملاً خود را منحل کند. این گونه بود که او توانست از کمونیست ها چیزی را بگیرد که سادات هرگز نمی توانست با اخوان المسلمین به آن دست یابد: دست کشیدن از استقلال. بنابراین، در آستانه انفتاح، چپ توانائی بازتولید جبهه همبستگی با احیای حضور سیاسی و تشکیلاتی خود را پیدا نکرد.

واگرایی مسیرهایی که جریان های اسلام گرا و چپ در پیش گرفتند، اثری ماندگار بر پیکربندی سیاست در دهه های بعد، به ویژه در آستانه سقوط مبارک در سال ۲۰۱۱ بر جای گذاشت. نمی توان از ناتوانی چپ در رقابت با اسلام گرا ها ، بدون در نظر گرفتن بافت تاریخی صحبت کرد. این به معنی پُر بها دادن به جبر ساختاری یا غفلت از خطاها و خطاهای چپ در دوران انقلاب نیست. اما چارچوب سیاسی به ارث رسیده از دوران استبدادی قبلی تاثیری بسیار سنگین داشت.

با توجه به زمینه تاریخی است که می توان معمای چپ مصری را دریابیم که بین دو واقعیت در تنش و نوسان بود. اولی، طبق توصیف قالی شکر، چپی خیابانی است که تنها از طریق کنش سیاسی اعتراضی می تواند نمایندگی بیابد. دیگری حوزه سیاسی نهادینه است که چپ می بایست در لحظات فضای باز سیاسی، در آن نه توسط خیابان، بلکه در میدان سیاسی نامتقارنی که خودکامگان سابق ساخته بودند، نمایندگی می یافت.

*این سیاست همچنین دارای بُعدی ژئوپلیتیکی بود. پس از روی کار آمدن دولتی نزدیک به اتحاد شوروی در افغانستان، اسلام گرایان به دوستان نزدیک غرب تبدیل

شدند. دولت سادات رفتن مبارزین اخوان المسلمین را پس از آزادی از زندان به پاکستان در مرز افغانستان تسهیل نمود. بدین ترتیب پاکستان به مرکز اسلام گرائی تبدیل گردید که سپس جهانی شد. برعکس آنچه در غرب تبلیغ می شود ، اسلام گرائی با انقلاب ایران آغاز نشد و از پیش ، در مرکز سیاست غرب قرار داشت. حتی سزارین انقلاب ایران را نیز می توان در همین چارچوب توضیح داد.

۱ - Athawra Al mudadda fi Masr, Autorité générale égyptienne du livre, 1978 ; ce livre a été traduit en français en 1978 par les éditions Sycomore sous le titre Égypte. La contre-révolution.

۲ - اجماع واشنگتن یک توافق ضمنی است که هدف آن مشروط کردن کمک های مالی به کشورهای در حال توسعه برای «حکمرانی خوب»ی است که توسط صندوق بین المللی پول (IMF) و بانک جهانی تعریف شده است. به کتاب آنجلا جویا مراجعه کنید : Angela Joya, The Roots of Revolt. A Political Economy of Egypt from Nasser to Mubarak, Cambridge University Press, mars 2020.

۳ - Classless Politics. Islamist Movements, the Left, and Authoritarian Legacies in Egypt, Columbia University press, 2022.

۴ - Answering the Call. Popular Islamic Activism in Sadat's Egypt, Oxford University Press, 2014.

۵ - به معنای «باز کردن»، این واژه به سیاست رئیس جمهور سادات اشاره دارد که جهت گیری سوسیالیستی سلف خود ناصر را زیر سوال برد و اقتصاد را آزاد و بخش دولتی را خصوصی سازی کرد.

۶ - التجمع یا «مجمع» که نام کامل آن حزب مجمع اتحادیه گرای مترقی ملی است، یکی از احزاب اصلی چپ مصر می باشد که در سال ۱۹۷۶ پس از انحلال اتحادیه عرب سوسیالیست تأسیس شد. بنیانگذار و رهبر تاریخی آن خالد محی الدین کمونیست، یکی از افسران آزاد «سرخ» انقلاب ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲ بود.

هشام سلام

عضو ارشد مرکز دموکراسی، توسعه و حاکمیت قانون در دانشگاه استنفورد و

نویسنده کتاب *Islamist Movements, the Left, and Authoritarian*

Legacies... (دنباله)